

لهجه عربی در افغانستان

لهجه و تحلیل آن

لهجه ها عموماً در نطق ، لفظ و عبارت از همدیگر فرق می شوند . لهجه موضوع بحث ما عربی و در جای متعدد حتی از لهجات رایج در اصل بلاد عربی نیز خالص تر است بنابراین آنرا موزه بی از موزه های زبان عربی توان خواند . این مردم قاف را چنانکه شنیدید ، بسیار بد رستی **نطق** ادامیکنند: « اربع قریات » .

چون بدانیم که قاف عربی در برخی از شهر ها در محاوره به همزه واحیاءاً به گاف فارسی بدل شده فی المثل بجای قل له ، اول له گفته می شود و حتی برخی قاف را عین خوانند و به عوض قال الله ، قال الله گویند ؛ همچنین اگر بدانیم که اینان جیم عربی را صحیح تلفظ مینمایند و سحنا جئنا گویند در حالیکه این حرف در اکثر بلاد عربی به گاف فارسی مبدل گشته است چنانکه شده است ؛ بهمین ترتیب اگر بدانیم که اینان ث را ، س گویند در حالیکه ث تازی در اکثر شهر های عربی تلفظ می شود مثلاً ثلج ، ثعلب ، و ثور را تلج ، ثعلب و ثور گویند که البته تلفظ ث به سین نزدیک تر است تا به ت . آری اگر این نکات را در نظر بگیریم آنگاه درجه اصالت عربی این قوم را بهتر درک خواهیم کرد .

شاید کسی بگويد که محیط افغانی باعث بقای تلفظ اصیل قاف و جیم یا تغییر نطقاً به سین بوده است، بدان دلیل که این حروف عربی در زبان فارسی نیز در افغانستان بهمین نحو ادا می گردند. اگر این قول درست باشد و در صورتیکه واقعاً زبان فارسی افغانستان در تلفظ این سه حرف تأثیری داشته است باید این اثر را بر طاق حروف دیگری چون حاء و هاء و عین نیز میدانست. حال آنکه بجای این حرفها در فارسی همزه و کشش استعمال کنند مثلاً بجای سیم در حم و آرام و حر - سام و رام و مور و سیر گویند و به عوض کحل و هام و تعالی، کول و آمرتالی، عزیزان مورد بحث بدانسانکه در تلفظ پارسی از کلمات (همچون: خوشحال، احمد، حنطه، حبیب، عنب، نهجه و عرب) شنیدید، نطق اصیل این حروف را نگهداشته اند علاوه برین ایشان طراط، یانز، دیک بدان تلفظ میکنند و چون پارسی زبانان (ت) نمیگویند.

راست است که اینان ضاد را غالباً ظا تلفظ کنند و مثلاً بجای ضرب و ضربوا، اظرب و ظربوا گویند ولی در جاهایی آنرا به دال بدل نمایند چنانکه بجای ارضاً نزرع، اردأ نزرع گویند. همین نکته ادعای آنان را که گویند اصلاً از کشور سعودی بوده اند تا کید و تائید میکند چه بعضی از قبائل آنجا ضاد را ظا یا نزدیک بآن میگویند.

چنانکه شنیدیم الفاظ فارسی و از بکی در لهجه اینان داخل شده است **لفظ** و مثلاً اعداد را از یک تا پنج به عربی گویند و پس از آن به فارسی، همچنین چیزهای جدید را به فارسی نام برند، چون: پیاله و برق و جشن.

هگفت انگیز و زریب الفاظ نوینی است که خود ایشان ساخته اند مانند: گپ اضراب که از گپ پارسی و اضراب تازیست. اینان نه فعل عربی را بکار می برند که «تکلم» بگویند و نه فعل فارسی را که بگویند: گپ بزن. بلکه جمله مصنوع و مخصوص خویش را استعمال میکنند و میگویند: «گپ اضراب».

وقتی بنخواهند اعداد مرکب عربی را بشمارند بجای «احد عشر» و «ثلاثة وعشرون»
 «عشرة وواحد» و «عشرون وثلاثة» میگویند که اثر زبان فارسی در آن روشنی دیده
 می شود زیرا اینان در قم عشرات را به ارقام آحاد مقدم میدارند حال آنکه
 در عربی برعکس است. اینان بدانسانکه شنیدید در عبارات خود جمله اصبی بسیار بکار می برند
 عبارت **عبارت** ومثلاً غنما فرعون ، خبزاً ناکل ، ارضا نزرعون و زراعة نزرع گویند که
 در آن نیز اثر زبان فارسی بوضاحت دیده میشود زیرا در فارسی جمله فعلی مستعمل نیست.
خلاصه هر چند این گروه تازی روزگاران بسیار دراز است که از همزبانان
 دور افتاده اند ولی باز هم توانسته اند زبان خویش را چندان نکو
 نگهدارند که بحق باید ایشان را «موزه امین زبان عربی خواند» پس بر ماست
 که کرم و کومک از ایشان دریغ نداریم.



Handwritten text at the bottom of the page, likely a continuation of the article or a note. The text is in Persian and is partially obscured by the image and the page's layout. It appears to discuss the linguistic and cultural aspects of the subject matter.

تاریخ قدیمی اسلامی غور

تاریخ اسلامی غور در واقع با سلطنت محمود غزنوی (۳۸۹-۴۲۱/۹۹۹-۱۰۳۰) آغاز میگردد. با وجود این در طبقات ناصری و آثار مداح دیگر غوری ها (فخرالدین مبارکشاه) می بینیم که سعی می شود گذشته درخشانی را نصیب شنبانی ها بسازند و آنها را با حیات و تاریخ مذهبی اسلام و اعصار قبل از اسلام خراسان مربوط کنند. جوز جانی میگوید با احتمال قوی موسس این خانواده، شنسب، با علی خلیفه چهارم اسلام معاصر بوده و بدست او اسلام آورده است او از علی منشوری دریافت و این فرمان تاعهد بهرامشاه غزنوی (۵۱۲-۵۱۷/۱۱۱۸-۱۱۲۰) بین این خانواده از یک شخص به شخص دیگری منتقل می شد. از همین جهت است که به قول فخرالدین، غور در دوره اموی ها تنها ایالتی بود که افتخار نگهداری نام علی را در خطبه داشت. جوز جانی، بعد از این سعی میکند این خانواده را به شخصیت افسانوی ازدهاک برساند. این شخص در داستانها به ظلم و قسوت قلب معروف است. میگویند وقتی قلمرو هزار ساله زهاک را فریدون برانداخت اولاد او (زهاک) خود را در غور محصور ساختند (۱). برگردیم به موضوع

(۱) فخرالدین مبارکشاه و منتخب تاریخ ناصری که در سلطنت سلطان معزالدین محمد بن سام نوشته شده، در طبقات ناصری ۲۸-۳۴، ترجمه، ۱، ص ۳۰۰-۱۰؛ فخرالدین و طبقات ناصری درمید خواند، ۴، ۲۴۱-۴۲؛ فخرالدین در معین الدین زمجی، روضات الجنات فی اوصاف هرات نسخه خطی، دفتر هندی، ۱۹۵، ورق ۸۸ ب ۹۹، شش بیت از تاریخ ملوک غوریه او را نقل میکند [روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، چاپ تهران ص ۳۵۶-۳۵۷] را جمع بنام شنسب Shansab، شنسب Shanab (= Gushnasb) رجوع کنید به جوستی Justi در Iranisches Nam enbuch ص ۲۸۲. مارکوارت اولین شخصی است که با این حقیقت اشاره نمود که: با وجود آنکه نام سام در سلسله نسب این خانواده به کثرت دیده می شود غوری ها اصلاً از خانواده رستم نیستند بلکه به زهاک ظالم تعلق دارند و آن در سنن اراضی آریائی (بیشتر بطرف غرب) شخصیت منفوری دارد (Das Reich Zabul PP. 289-90) هوارت "Les legendes epiques de la region de Ghazna

(Afghanistan)", Comptes-rendus de l'Acad. des Inscriptions et Bulles lettres, 1916 pp 574-87)

و مینورسکی ("Gardizi on India") B.S.O.A-S. ۱۲۰، ۱۹۴۸، ص ۶۲۵ شهرت زهاک را در دو مناطق غزنه و زابلستان ذکر کرده اند.

اسلامی، امیر فولادبن شنسب در انقلاب عباسی‌ها، به طرفداری ابو مسلم سهم داشت، و بعد از آن داستان مفصلی به‌مارسیده‌است. دو خانواده رقیب در غور، شنسبانی‌ها و شیشانی‌ها (یا به تلفظ غوری شیشانی‌ها) هر دو، بدر بارها رون‌الرشید پناهنده شدند، و در آن جا امیر بنجی، از خانواده شنسبانی، خلعت یافت و امارت غور باو گذاشته شد. رقیب او شیث بن بهرام فرماندهی قوای غور (پهلوانی) یافت و آن مقامی است که تا امروز باقی است (۱).

از نظر مذهبی این روایات واضحاً افسانه‌هائی است که تاریخ اسلام با آن آشنایی باشد. از نظر سیاسی اصالت شنسبانی‌ها مجهول است ولی این سلسله نتوانستند زودتر از نیمه دوم قرن یازده میلادی روسای دیگر غور را کنار بزنند و خود را جانشین آنها بسازند. کلید داستان این تقسیم قوا ممکن است در وقتا یعنی نهفته باشد که جوزجانی آنها را در سلطنت سلطان سیف‌الدین محمد نقل میکند. جوزجانی به ما میگوید، که چگونه سلطان فرمانده قوای خود (سپه‌سالار)، در مش‌بن‌شیت، را خائنانه بقتل رسانید و ابوالعباس بن‌شیت برادر در مش بنوبه خود، در یکی از جنگ‌ها، زخمی به پشت او زد. ابوالعباس بر قبه سپه‌سالاری رسید و او را پهلوان غور می‌نامند و از خانواده شیشانی میدانند، شاید مقصود بیان وقایع قرن ۱۲ بوده است که بالاخره به تعریف حکایتی راجع به تقسیم مناصب اداری دوره هارون‌الرشید منتهی شده‌است. شیشانی‌ها بدون شبهه در اواسط قرن دوازده خانواده مقتدری بودند و از نظر پیروان نظامی و آبرو مندی آنقدر قدرت داشتند که بتوانند مقابل پادشاهان شنسبانی‌غور بر خیزند. تاریخ قدامت این رقابت معلوم نیست اما این حادثه ضمنی نشان میدهد که چگونه وقتی شنسبانی‌ها ادعای برتری کردند

(۱) رجوع کنید به طبقات ناصری ۳۴-۸ ترجمه، ۱، ۳۱۱-۱۶.

در غور اغتشاش برخاست و مقابل آن تفوق اقدامانی بعمل آمد (۱) بالاخره داستانی را که مورخین افغان برای ما نقل می کنند بنا بر نظر دور داشته باشیم. چون این روایت را جزو زجانی نمی آرد، احتمال دارد که بعدها بمیان آمده باشد. نعمت الله در مخزن افغانی (که در حوالی ۱۰۲۱/۱۶۱۳ نوشته شد) به تفصیل از آن بحث میکند. بروایت او اسلام به افغان ها، که پس از انتشار فرزندان اسرائیل در غور مقیم شده بودند، بوسیله خالد ابن ولید رسید. او بر قیس آنها قیس از ظهور خاتم پیغمبر ان نوشت و قیس با عده ای از روسای قبایل به کومک محمد (ص) به مدینه آمد. پیغمبر نام مسلمانی، عبدالرشید، بر او گذاشت و او را دوباره به غور فرستاد تا (مردم) آن جا را به اسلام دعوت کند (۲).

بر گردیم به حقیقت. پس از آنکه سلطان محمود بر غور حمله برد ۱۰۱۰ - ۱۱ م، معلمینی را در آنجا گذاشت که مردم غور را به مبادی اسلام آشنا سازند (۳). محمد بن سوری آهنگران را از تخت برکنار کرد و پسرش ابوعلی

(۱) همانجا ۶۵ - ۶، ترجمه ۱، ۳۶۶ - ۷. نام شیت یا شیش در خانواده سلطنتی غور نیز آمده (همانجا ۴۱، ترجمه ۱، ۳۲۹). اگر اهمیت با این تقسیم قوا قایل شویم به فکر سلطنت دوگانه ای که بین بعضی از اقوام النائی موجود بود می افتیم. مارکوارت، بادلایل نسبتاً ضعیف، می گوید که این نوع تشکیلات سیاسی در سلطنت مجاور زابلستان وجود داشت. پادشاه اینجا به لقب زنبیل یا زونبیل یاد می شد و قبل از حمله صفاری ها در آنجا سلطنت داشت (Das Reich Zabul من ۲۷۵ - ۶)؛ هر چند در قسمت های شرقی افغانستان موج های نژادی ترکی، چون قبایل بیابان گرد خلیج واغز، موجود بودند (که ممکن است آنها از بقایای یفتلی ها باشند)، غور کاملاً سرزمین آریائی بوده و تقسیم قوادری غور (جائیکه وحدت سیاسی داشته) در بیانات جوزجانی سهم مهم ندارد، جز آنکه در داستان مرگ ورمش بان اشاره شده است. Marique (در Le Minaret de Djame) من ۶۱ - ۳) را جمع به رقابت شناسایی ها و شیشی ها به نتیجه ای که بند رسید. ام رسیده است. و اونیز خانواده شیشانی (از روسای قبیله را) باورمش بت حرداس در بیه Baih تطبیق داده است و باین ترتیب برحدود العالم روشنی انداخته - چاپ مینورسکی من ۳۳۳.

(۲) History of the Afghans (ترجمه دورن، لندن، ۱۸۲۹ - ۳۶)، ص ۱، ص ۱.

(۳) X, I. A. ۱۰۶.

۳۷ - ۲:۹، ص ۷۴.

را بجای او مقرر نمود. در زمان زمامداری محمد بن سور، به قول جوزجانی پسرش (ابوعلی) با سلطان محمود رابطه نزدیک قائم کرده بود، در حالیکه پدر جد طرفدار آزادی غور بود ابوعلی تا زمان سلطان مسعود فرمانروایی داشت تا آنکه شخص دیگری از اعضای همین خانواده شنسبائی غور او را از تخت برکنار کرد. جوزجانی ابوعلی را به استحکام و استقرار آداب اسلامی در غور می ستاید: چون ابوعلی بغور نصب شد، بحال خلق نیکویی کرد و بناهای خیر فرمود و در بلاد غور مساجد جامع و مدارس برآورد و اوقاف بسیار تعیین فرمود، وائمه و علما را عزیز داشت و تعظیم زهاد و عباد از لوازم احوال خود شمرد، و خلق ممالک غور در عهد او بر فاهیت روزگار گذاشتند.

در قرن بعد غور بحیث کشور بیطرفی بین سلجوقی ها و امپراطوری غزنوی قرار گرفت. در ۱۰۴۰ پس از فتح دند انقان امرای سلجوق اراضی مفتوحه را تقسیم نمودند و غور با سیستان، هرات و پوشنگ را به موسی پیغوبن سلجوق گذاشتند. (۲) آیا موسی پیغودر واقع می توانست بر غور تسلط داشته باشد و مقابل نفوذ متقابل غزنوی ها را از جانب شرق بگیرد؟ این مسئله هنوز مشکوک است. مورخ قرن ۱۴ شبانکارئی میگوید نفوذ غزنوی ها همچنان ادامه داشت زیرا بقول او غور هنگام قتل سلطان عبدالرشید بدست یکی از غاصبین سقوط کرد (۱۰۵۳/۴۴۴) (۳) این نفوذ را ممکن است سلطان لایق و قوی ابراهیم بن مسعود مجدداً قائم کرده باشد اما پس از مرگ او ۴۹۲ - ۱۰۹۹ غزنوی ها ضعیف شدند و پس از هفتاد سال بدست غوری ها از میان رفتند.

(۱) طبقات ناصری، تصحیح و مقابله و تحشیه حبیبی، ص ۳۸۹ افسر غزنوی تا ۱۰۳۲ م بر غور تسلط داشت. (بیهقی، ۳۲۶).

(۲) عماد الدین دربنداری، زبدة النصر باهتمام Houtsma (لیدن ۱۸۸۹) ص ۸؛ الحسینی، اخبار الدولة السلجوقیه چاپ م. اقبال (لاهور ۱۹۳۳) ص ۱۷؛ در راوندی غور بحیث قسمتی از سهم موسی بیغونیا آمده، راحت الصدور، چاپ اقبال، gms (لندن ۱۹۲۱) ص ۱۰۴. (۳) مجمع الانساب ورق ۱۸۸ J.

راجع به پیشرفت اسلام در غور در قرن بعد از مرگ بوعلی (یا بیشتر) چیزی نمیدانیم ولی این پیشرفت ظاهراً با مقاومت طولانی روبرو نشده است. کفر محلی محتویات ذهنی خود را از دست داده بود و بیش ازین برای مردم جالب نبود و بنا بران مقابل دین جدید نمیتوانست مقاومت کند. با وجود این انتشار اسلام در این منطقه جدا افتاده و تنها باید وقت زیادی گرفته باشد. بنظر من مذهب کرامیه در انتشار اسلام در غور سهم مهم داشت (۱) این مذهب کرامیه خراسانی الاصل است. مؤسس آن محمد بن کرام (املای صحیح این نام ظاهراً بدون تشدید است) از سیستان بود، ولی قبل از آن که در حالت آوارگی بمیرد، ۸۶۹، در نیشابور تحصیل و تدریس میکرد. پیروان متعصب او را با فراط در تعبیر لفظی دیانت و عقیده به تجسم و تشبیه انسانی مهم ساخته بودند. پس از مرگ او پیشویان این مذهب در حیات اجتماعی و سیاسی، و اختلافات مذهبی، بحیث قدرت بزرگی ظاهر گردیدند، با تقدس و زندگی روحانی مآبی خود توانستند توجه بعضی از دهقان ها و شهر نشینان طبقه پایان را بخود جلب کنند. علاوه بر این سبکتگین و سلطان محمود غزنوی نیز طرفدار ایشان بودند و آنها را حمایت می نمودند بطوریکه در سلطنت محمود اعتبار نهائی در نیشابور نصیب کرامی ها شد هر چند این سعی عقیم ساخته شد ولی کرامی ها تا حمله مغول در حیات سیاسی اسلام عنصر مهمی بحساب می آمدند. کرامی ها در اراضی علیا سنت قدیمی تبلیغ را داشتند. بروایت شهر ستانی فعالیت های اولی محمد بن کرام پس از تبعید از سیستان بین دهقین و مردمان بیسواد غرجستان غور و روستاهای خراسان آغاز شد (۲) احتمال دارد که وجود مسلمان هادر غور

(۱) بقیه این قسمت جزو مقاله ای است که در همین کنفرانس مستشرقین انگلیس (بندر) جولای ۱۹۲۹ خوانده شد. عنوان آن این است: «کرامیه و مسلمان شدن غور».

(۲) کتاب الملل و النحل چاپ W. Cureton (لندن، ۱۸۴۶) ص ۲۰ ترجمه

T. Harbrucker (Halle ۱۸۵۰-۱)، ص ۹۲-۳۰ راجع به منشأ و تاریخ قدیمی

این مذهب رجوع کنید به The rise of the Karamiyyah 'Bosworth in Khurasan, Muslim World (Jan. 1960) P. 544.

بنحوبکه جفر افیه نویسان مسلمان از آن ذکر میکنند ، ثمر تبلیغات او باشد و نیز کرامیه در دوره های بعد روابط خود را با غور نگه داشتند راجع به علاقه او به آرامش غور ممکن است رابطه محمود با کرامی هادر نیشابور با وفهمانده باشد که مجری محفو ظی برای فعالیت های تبلیغاتی او در غور موجود است . نظیر این کار که مبلغین با حرارت (اما مشتبیه العقیده) در نقاط دور دست تبلیغات خود را ادامه داده باشند در دنیای غیر اسلام بسیار دیده شده است . از آنجمله می توانیم فعالیت های مونوفیست ها (Monophysites) (۱) را در نوبیه ، حبشه و جنوب عرب ، پولیسین ها Paulyeians (۲) در انا تولیه شرقی و بالقان در تحت یازمین و در این اواخر فعالیت های معتقدین قدیم ، را با آن طرف اوردال و سایر یا ذکر کنیم .

تا حال به یافتن شواهد مستقیم در مجرای این فعالیت ها موفق نشده ام اما رابطه این مذهب با سلاطین قدیم غزنوی (اگر چه این رابطه تنها از نظر سیاسی باشد) و علاقه آن خانواده به مسلمان ساختن غور قابل توجه است . علاوه بر آن روایت دیگری موجود است که مطابق آن پادشاهان غور بسالا خره را بطه خود را با کرامیه قطع کردند و به مذاهب خالص دیگر اسلامی توجه نمودند این روایات را ابن اثیر ، در وقایع سال ۵۹۵-۱۱۹۹ ، و جوز جانی ذکر میکند (۴) جوز جانی میگوید غیاث الدین محمد (وفات ۱۲۰۲-۱۲۰۴) و برادر و جانشین او معزالدین محمد (وفات ۱۲۰۵-۱۲۰۶) عقیده کرامی را که خانواده او بآن معتقد بودند ، و همیشه دین اکثر تبعه او بود ، بارث بردند . این دو مأخذ داستان

(۱) کسیکه عقیده دارد مسیح دارای يك ذات است و بس (۲) تیره ای از نصارا که بخدا بودن عیسی عقیده ندارند . (۳) طبقات ناصری ۷۷-۸۰ ، ترجمه ۱ ، ۳۸۴-۵ : ابن اثیر ، ۱۲ ، ۱۰۱

این حاد نه ضمنی را Köprülüzade M. Fuat مختصر از این جا آورده است رجوع شود به کتاب دیک زبان شناس ترکی در قرن ۱۲-۱۳ . فخرالدین مبارکشاه و اثر او در زبان و ادبیات ترک چاپ استانبول ۱۹۳۴ ص ۱۲۲ و ماریسک ، Le minaret de Djâm ، ص ۴۹-۵۰ .

عدول فر مانروای مزبور را باقسام مختلف بیان کرده است و آری هر دو اتفاق دارند که محرك واقعی این کار فقیه شافعی (شیخ وجیه الدین ابو الفتح محمد بن محمود المروروزی جوزجانی، ۷۷، وحید الدین محمد مروزی، باضبط دیگر مروروزی می نویسد) بود. بر روایت ابن اثیر شیخ وجیه الدین بسال ۱۱۹۹ بوسیله فخر الدین مبارکشاه شاعر دربار نزد غوری ها راه یافت اشتباهات کرامیه را روشن کرد: غیاث الدین رابه مذهب خودش (شافعی) آورد. سلطان در قلمرو خود مدارسی برای شافعی ها ساخت و مسجدی برای آنها در غزنی آباد نمود. (این مسجد ممکن است پس از خرابی غزنی بدست علاء الدین جهانسوز اولین مسجد غزنی باشد.) ابن اثیر بیان دیگری دارد و آن اینکه این دو برادر پس از آنکه خراسان را فتح کردند باثر فشار حوادث مذهبی و اجتماعی مجبور شدند مذهب شافعی را قبول کنند. (۱) دبایشان گفته شد که مردم این اراضی (یعنی خراسان) کرامیه را املامت و لعنت میکنند، مصلحت آن است که شما مذهب آنها را بگذارید. بنا بر آن هر دوی آنها شافعی شدند و این مطابقت میکند با قول جوزجانی که میگوید وقتی او فرمانروای غزنی شد (یعنی در ۵۶۹ / ۱۱۷۳ - ۴) و دید که تمام مردم آن شهر و حوالی آن حنفی است، حنفی شد. از این جا معلوم می شود که ترک مذهب کرامی بوسیله این دو برادر با توسعه قدرت آنها در مناطق خراسان و غزنه رابطه بسیار نزدیک دارد. آنها از منطقه غور، که کرامی ها از نظر مذهب در آن جا قدرت نهائی داشتند بیرون شدند و نیز شاید بعد از آن درک کرده باشند که عقیده کرامی از نظر ذهنی پست بوده و با اصالت روستائی آنها رابطه بسیار نزدیک دارد.

داستان عدول غیاث الدین به عناصر معجزه آمیزی مزین شده است و شیخ

(۱) غوری ها مرات را در ۵۷۱ / ۱۱۷۵ بدست آوردند و دیری نگذشت که نفوذ آنها بر کرمان نیز بر سمیت شناخته شد. غیاث الدین پس از مرگ تکش خوارزمشاه به فتح خراسان آغاز کرد و نیشابور را در ۵۹۶ / ۱۲۰۰ متصرف شد سال بعد مرو و سرخس بدست او افتاد. (طبقات ناصری ۷۳ - ۵ ترجمه، ۱، ص ۳۷۷ - ۸، ۳۸۰ - ۱؛ و نیز رجوع کنید به M. Longworth Dames، دایرة المعارف اسلام، ماده غوری ها و Weit در Minaret de Djam. ص ۳۸ - ۴۳)

وجیه‌الدین در این کار شریک است؛ اما علت قریب آن رویای سلطان است. سلطان امام شافعی را بخواب دید. این تغییر مذهب سلطان علمای کرامیه را خشمگین ساخت یکی از آنها امام صدر الدین علی بن هیصم نیشابوری، که مدرس مدرسه افشین یابشین در غرجهستان بود، در اشعاری از سلطان عیب جوئی نمود و با اثر آن مجبور گردید به نیشابور برود و مدت یک سال در آن جا بماند، تا دوباره مورد الطاف قرار گیرد. با وجود روایتی که ابن اثیر و اجع به خوار بودن کرامیه در خراسان دارد، (۱) نیشابوری بودن امام مزبور و اینکه نیشابور را برای فرار از موقت خود انتخاب کرده است، نشان میدهد که کرامیه هنوز هم در آن جا اعتبار داشتند و روحانیان خود را ترسیده می نمودند. با وجود آنکه عقیده کرامی برابر حنفی یا شافعی شهرت ذهنی نداشت در غور نفوذ آن بر مردم و اعضای دیگر خانواده سلطنتی از بین نرفته بود. و نیز این اثر بذیل وقایع سال ۵۹۵/ ۱۱۹۹ از فتنه بزرگی در فیروز کوه (۲) مرکز نظامی و پایتخت غیاث الدین صحبت می نماید. علت آن التفات سلطان به فقیه و فیلسوف شافعی فخر الدین رازی (۵۴۳ - ۶۰۶) است. فخر الدین را بذل و بخشش سلطان به دربار جلب کرد. بروایت عوفی او در آن جا به لقب ملك الکلام ملقب شد (۳) غیاث الدین در هر از، مدرسه ای برای رازی ساخت و مستمعین زیادی به دور خود جمع کرد. ولی کرامیه (که تعداد آنها در آن جا زیاد بود) و غوری ها بطور عموم با او دشمن شدند در راس غوری ها پسر عموه داماد سلطان ملك ضیا الدین محمد (که در غور

(۱) میرخواند، ۴، صفحه ۲۴۴ مطلق میگوید به نسبت صفای زندگی و تاکید در سن پنجم در مذهب شافعی، شافعی شد.

(۲) راجع به فیروز کوه رجوع کنید طبقات ناصری، ۹۱، ترجمه، ۱، ص ۴۰۳-۴، کهزاد Firuzkoh ۱/۲ (۱۹۵۲) ص ۳-۵۱، دایرة المعارف اسلام، مقاله Firuzkoh به پیروی از Holdich آنرا با تیواره، بر رود غوری در قسمت جنوبی این ایالت تطبیق می کند ماریک در این اواخر نشان داده است که منار جام با ۲۰۰ متر ارتفاع، که بساحل راست هریرود بین چشت و آهنگران قرار دارد، محل این پایتخت حصار غوری نشان میدهد. غفلت سیاحان اروپائی تا حال از این منار از اینجهت است که در این اواخر راهی که از حوضه هریرود میگذرد از وادی رودخانه و کنار یکی از شاخه های آن، دور شده، فلذا منار از نظرها افتاده است (Minaret de Djam ص ۱۳ - ۲۰، ۱۴-۵۵).

(۳) عوفی، لباب الالباب به نقل از کوپرلوزاده کتاب مذکور، ۱۲۰ - ۱.

وزمین داور سلطنت داشت (۵۹۹ - ۶۰۳ / ۱۲۰۳ - ۷ و ۶۱۱ - ۱۲ / ۱۲۱۴ - ۱۵) و به لقب علاءالدین یاد می شد، قرارداد داشت. رازی بدشمنی کرامیه شهرت یافته بود. ابن القفطی میگوید که کرامی ها به انتقام حملاتی که بر آنها می نمودند و او را به مرگ تهدید کردند و میگویند بالاخره همین ها بودند که او را زهر خوردند. راستی، رازی وصیت کرد که او را در منزلش دفن کنند تا مبادا مردم هرات نهش او را نسق نمایند (۱). رازی، شلمای کرامیه، حنفی و شافعی بدر بار فیروز کوه جمع بودند. در یکی از مشاجرات مذهبی رازی بر یکی از روحانیون کرامی، قاضی مجدالدین معروف به ابن القدوه (۲)، که به علم و تقوی شهرت داشت حمله کرد. بجزواب آن ضیاءالدین محمد رازی را به فلسفه و زندقه منہم ساخت و ابن القدوه در حالیکه بر تعلیمات ارسطو، کفر ابن سینا، و فلسفه فارابی حمله میکرد او را روی منبر ناسزا می گفت مردم بعدی خشمگین شدند که از جای برخاستند [و به جنگ پرداختند] برای حفظ امنیت لشکر از قصر سلطنتی دعوت شد و با اثر رسیدن آنها از جنگ و خونریزی جلوگیری بعمل آمد (۳). تاریخ این داستان ممکن است به زمانی برسد که سلطان مذهب شافعی را قبول کرد. در آن وقت میخواست فیلسوف بزرگ را تشویق کند ولیکن میترسید مبادا تشویق او مردم غور را با دشمن سازد و دیگر نتواند از حمایت مردمی که قدرت نظامی این خانواده بایشان مربوط است استفاده کند.

در تحقیق تاریخ مذهبی غور این دوره باید ملتفت باشیم که کرامی ها با باطنی ها جداً مخالف بودند. شدت علاقه آنها به برانداختن اسماعیلیه آنها را نزد سلطان محمود مقرب ساخت. در اواخر سلطنت علاءالدین جهانسوز

(۱) تاریخ الحکماء چاپ J. Iffert (لژی بک، ۱۹۰۳) ص ۲۹۱-۲۰۲؛ سبکی طبقات الشافیه الکبری (قاهره ۱۳۲۳ - ۱۴)، ص ۲۵، رجوع کنید به ابن خلکان ترجمه de Slane، ص ۶۵۳.

(۲) او را پیر و شاخه هیصمی طریقه کرامیه میدانند. محمد بن الهیصم را ابن حجر در لسان المیزان (حیدرآباد ۱۳۲۹ - ۳۱)، ص ۲۵۳-۶ و شهرستانی، در کتاب الملل والنحل، ص ۸۰ ترجمه ۱، ص ۱۲۰ بعد از مرگ محمد بن کرام پیشوای این طریقه و متکلم آن می نویسد که تکمیل طریقه مؤسس آن تجسیم مشغول بود. فخر رازی در اعتقادات فرق المسلمین

والمشركین (قاهره ۱۳۵۶) ص ۶۷ هیصبه را یکی از هفت شاخه کرامیه می شمارد (۳) ابن الاثیر ۵۹۵ / ۱۱۹۹

(۵۴۴-۱۱۴۹/۵۶-۶۱) دعوات اسماعیلی قاعه الموت به غور راه یافت سلطان ایشان را بخوبی پذیرفت و دعوات مزبور در اطراف قلمرو او به تبلیغ مشغول شدند اما پسرش سیف‌الدین محمد چون بتخت بنشست امر داد اسماعیلی‌ها را قتل عام کردند و بهره‌موضوع که از روائج فتنه ایشان بوئی یافت فر مان داد: تا در کل بلاد ملحد کشی کردند و همه را بدوزخ فرستادند و ساحت مما لك غور معدن دینداری و شریعت پروری کرد، از ارث خبث قرامطه (بتبغ) طهارت داد، (۱) از همین کشتار می توانیم اندازة نفوذ پیشوا بیان کرامی را بفهمیم.

در ماخذ بعدی ذکری از کرامی هان نیست. و این نشان میدهد که در هر ج و مرجی که با اثر فتنه مغول رخ داد کرامی‌ها اصالت و هویت مستقل خود را متدرجاً در غور و نواحی آن از دست دادند. معین‌الدین زمچنی مورخ هرات، که کتابش را به سال ۱۴۹۶ (۲) نوشته، مردم غور را به کم عقلی و نادانی مشهور میدانند ولی پاکدین و نیک‌اعتقاد می‌شمارد (۳) مانند نیشابور دو قرن قبل، رجوع مردم ساده و کوهستانی غور باین مذهب در مرحله ازل منوط به زدن گی‌خدا ترسانه ائمه و تعبیر آسان و تمهید اللفظ تعلیمات آن است. هذا لك، طوریکه قبلاً اشاره شد، اگر این طریقه اسلام را به این گوشه دور افتاده آوردیم موفقیت آن مطلب قابل توجه است. (۴)

(۱) طبقات ناصری، به مقابله تصحیح و تحشیه حبیبی کوپته ۱۹۴۹ م ص ۱۳۴ ذکر فعالیت‌های دعوات اسماعیلی در غور بوسیله نظام الملك در سیاست نامه، باهتمام قزوینی و چهاردهی (تهران ۱۳۳۴) ص ۲۱۸، ۲۳۰-۱، بسیار مبهم است و به مشکل می‌توان بر آن اعتماد کرد.

(۲) اگر چه مولف تاریخ تالیف کتاب را تصریح ننموده اما از تضاعیف مطالب کتاب معلوم میگردد که مصنف تالیف این کتاب را در روز چهارشنبه در ماه محرم از سال ۸۹۷ آغاز و نگارش آن را در آخر سال ۸۹۹ بیابان رسانده است. سید محمد کاظم امام، روضات الجنات فی اوصاف مدنیة هرات، نشرات دانشکاه تهران، ۱۳۳۸ ص ۱۲۳، مترجم

(۳) روضات الجنات فی اوصاف هرات ۸۸ ب، چاپ دانشکاه تهران، ۱۳۳۸، ص ۳۵۵.

(۴) مارکوآرت در مقاله ضمیمه D. e Lage der Ar aspen ص ۱۶۶-۷۲، باهتمام H. H. Shaeder، لیدن، ۱۹۳۸، اطلاعات ماخذ جغرافیائی یونانی را راجع به حوزه هریرود، بالای هرات، مطالعه کرده است. به استنتاج او مردم غور علی‌الاکثر، خانه نشین و در یک جای مقیم بودند و سلطه امپراطور پارسی و نایب السلطنه‌های او را رسماً قبول کرده بودند. در صفحه ۱۷۱ ماخذ اسلام می‌مربوط حملات عرب و غزنوی‌ها را بر غور ذکر کرده است.